



گروه مجلات همشهری



کد مطلب: 3187 | تاریخ: ۱۳۸۹/۵/۲۶ | ساعت: ۱۸:۴

نسخه آمریکایی طرح انگلیسی «عملیات چکمه»

عملیات آژاکس

با این‌همه وقتی جسد سرتیپ محمود افشار طوس، رئیس شهربانی مصدق را که به طرز وحشیانه‌ای کشته شده بود پیدا کردند مصدق کوبین آخرش را هم خرج کرد و با نامه‌ای به آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، از او کمک خواست. آیزنهاور یک ماهی سکوت کرد و بعد به مصدق جواب منفی داد. مصدق نمی‌دانست آمریکایی که او ماه‌ها قبل دیده بود و تصویری که از رجال بلندپایه سیاسی آنها در ذهنش ساخته بود تا چه حد با واقعیت فرق داشت.

سایت گروه مجلات همشهری: همشهری پایداری در شماره مرداد ماه خود در گزارشی به بررسی دلایل و چگونگی وقوع کودتای 28 مرداد پرداخته که به مناسبت 28 مرداد این گزار به صورت کامل منتشر می‌شود.

وپرونده اختلاف میان ایران و آمریکا با کودتای 28 مرداد باز می‌شود؛ زمانی که آمریکا با دخالت مستقیم در امور داخلی ایران، حکومت استبدادی شاه را که مشرف به سرنگونی بود برای ربع قرن تمدید کرد و با این کار، اولین مهرة دومینوی بی‌اعتمادی ایران به آمریکا را انداخت. روند خصمانه‌ای که مدتی بیش از نیم قرن است آمریکایی‌ها آن را پیش گرفته‌اند و هنوز از آن دست برداشته‌اند .

روز هشتم اکتبر 1951 دکتر محمد مصدق در رأس هیأتی سیاسی وارد آمریکا شد تا شکایت ایران از انگلیس را در شورای امنیت سازمان ملل متحد طرح کند. اللهیار صالح، یکی از اعضای هیأت در شورای امنیت چنین گفت: «در سال 1950 (1329) شرکت نفت ایران و انگلیس سودی برابر دو بیست میلیون لیره از سرمایه‌گذاری نفتی در ایران برده است. از این مقدار مجموع سهمی که بابت سود و مالیات به ایران رسیده است مبلغ شانزده میلیون لیره است. در حالی که سهم سود شرکت انگلیسی تنها در آن سال بیش از تمامی 114 میلیون لیره‌ای است که طی نیم قرن گذشته به ایران پرداخت شده است!» ایرانیان از تذکر این حقیقت خوششان می‌آمد که حق

امتیاز نفت ایران از نفت خودش، از پولی که دولت انگلیس بابت مالیات از شرکت می‌گیرد کمتر است. این مقدار در سال 1948 9 میلیون لیره در مقابل 28 میلیون لیره‌ای بود که شرکت به عنوان مالیات به دولت انگلیس پرداخته بود. این نسبت در سال‌های 49 و 50 به ترتیب 13/5 و 16 میلیون لیره در برابر 23 و 5/50 میلیون لیره مالیات به دولت انگلیس بود. نکته تحقیرآمیز ماجرا برای ایران این بود که شرکت نفت ایران و انگلیس اجازه بررسی دفاتر حساب شرکت را به افراد دولت ایران نمی‌داد و میزان سهم ایران را یکطرفه اعلام می‌کرد. بی‌جهت نبود که حضور چنین شرکتی هم از جنبه مالی و هم از نظر سیاسی متضمن نوعی توهین برای هر دو گروه ایرانیان مسلمان و ملی‌گرا بود. به قول جولیان باریر، نویسنده انگلیسی در کتابش «توسعه اقتصادی در ایران بین سال‌های 1900 تا 1970»، عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس: «نمونه کلاسیک یک تشکیلات در محاصره بیگانه است؛ صنعتی ساخته و پرداخته خارجی که بر اقتصادی کاملاً متفاوت تحمیل شده، بی‌آنکه هیچگونه رابطه اقتصادی واقعی بین آن و دیگر جنبه‌های اقتصادی کشور وجود داشته باشد.» در مقابل، انگلیسی‌ها این احساس را داشتند که حضورشان در ایران خوش‌یمن بوده و ایران بدون برخورداری از پشتیبانی آنها چیزی بیش از یک سرزمین عقب‌افتاده صحرایی نیست و پادرمیانی‌های فراوان آنها بوده که ایران را از تجاوز همسایه شمالی‌اش روسیه حفظ کرده است. به همین جهت اعتراض و خشم ایرانیان از عملکرد استثماری شرکت نوعی قدرشناسی و ناسپاسی تلقی می‌شد که به قول پیتر آوری: «گرامت این روزهای خوش از سوی ایرانیان پرداخت خواهد شد.»

اختلاف انگلیس و ایران از آذرماه 1329، زمانی که یک کمیسیون 18 نفری در مجلس شورای ملی به ریاست دکتر محمد مصدق به قرارداد منعقد شده میان شرکت نفت ایران و انگلیس رأی مخالف داد بالا گرفت. رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت در 12 اسفند 1329 در پشتیبانی از قرارداد و مخالفت با ملی کردن صنعت نفت در مجلس سخنرانی کرد. اما چهار روز بعد ترور شد. در بیست و چهارم اسفند 1329 مجلس، لایحه ملی کردن نفت را تصویب کرد و بعد از دوره انتقالی نخست‌وزیری دوماهه حسین علاء، مصدق نخست‌وزیر شد. یک ماه بعد از ملی شدن نفت ایران، عربستان سعودی قرارداد پنجاه- پنجاهش را رسماً اعلام کرد. با این رویداد انگلیسی‌ها هم پذیرفتند که با ایران قرارداد پنجاه- پنجاه ببندند، اما روی این نکته پافشاری می‌کردند که تا وقتی ایران حق ملی کردن را به خود می‌دهد، شرکت آماده مذاکره نخواهد بود. آنها نمی‌توانستند بفهمند که دیگر برای تعیین شرط و شروط خیلی دیر شده است.

با ملی شدن صنعت نفت، درآمد صادرات نفت ایران از 400 میلیون دلار در سال 1329 در فاصله زمانی خرداد 1330 تا مرداد 1332 به چیزی حدود دو میلیون دلار رسید. در طول این مدت مصدق تلاش می‌کرد هر طور شده پیوند میان دو گروه حامیانش را که گروه سنتی و ملی‌گرا بود حفظ کند. و طی آن تنها وقفه‌ای چهار روزه در نخست‌وزیری او ایجاد شد که آن هم در نتیجه اختلاف مصدق و شاه در تصدی وزارت جنگ پیش آمد. در این چهار روز نوه عموی مصدق، احمد قوام سر کار آمد که به دنبال جنجال‌های خیابانی و آشفتگی اوضاع جایش را بار دیگر به مصدق سپرد. به این ترتیب مصدق در موقعیتش محکم‌تر شد. اما مدتی بعد، وقتی موضعی یکسونگر و خودکامانه در پیش گرفت و حمایت گروه سنتی طرفدار خود را به هیچ گرفت متحدانش هم متفرق شدند و مصدق مجبور شد نسبت به قبل حساب بیشتری روی چپ‌گراها را دیکال و کمونیست‌های حزب توده باز کند. با این‌همه وقتی جسد سرتیپ محمود افشار طوس، رئیس شهربانی مصدق را که به طرز وحشیانه‌ای کشته شده بود پیدا کردند مصدق کوبین آخرش را هم خرج کرد و با نامه‌ای به آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، از او کمک خواست. آیزنهاور یک ماهی سکوت کرد و بعد به مصدق جواب منفی داد. مصدق نمی‌دانست آمریکایی که او ماه‌ها قبل دیده بود و تصویری که از رجال بلندپایه سیاسی آنها در ذهنش ساخته بود تا چه حد با واقعیت فرق داشت.

سال قبل، هنگامی که مصدق در آمریکا مشغول مذاکره با مقامات آمریکایی درباره ملی شدن نفت ایران بود طرف مذاکره‌اش جرج مک‌گی، معاون وزیر امور خارجه آمریکا بود. آن زمان او به همراه دین آچسون، وزیر امور خارجه و هنری گریدی، سفیر آمریکا در تهران هر سه موضع مصدق را در قبال انگلیس درک می‌کردند. آچسون که شیفته مصدق بود و او را در موضعش می‌ستود و مک‌گی هم عقیده داشت انگلیسی‌ها خودشان با کارهایی که کرده‌اند باعث تحمیل ملی شدن نفت بر خود شده‌اند. گریدی خطر ملی شدن نفت را درک کرده بود و شش ماه قبل از وقوع آن در سفری به لندن، احساسش را با مقامات انگلیسی طرح کرد. اما کسی به حرف‌های او توجه نکرد. همان زمان مک‌گی دیداری با هیأت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس کرد و پیشنهاد

کرد بهتر می‌بود شرایط چهارگانه رزم‌آرا را که از قضا هیچ‌کدام در کوتاه‌مدت درباره پول نبود می‌پذیرفتند.

تقاضاهایی مثل حق رسیدگی به دفاتر حساب شرکت، بکارگیری ایرانیان در مشاغل بالا، ایرانی کردن برنامه‌های شرکت و بالاخره پایین آوردن نرخ نفت برای ایرانیان تا حدی که شرکت، نفت را به دیگران می‌فروخت. اما پاسخ ویلیام فریزر از جانب شرکت به مکی‌سرد، مایوس‌کننده و متکبرانه بود: «اگر یک شاهی بیشتر پرداخت شود شرکت ورشکسته خواهد شد.» این یک دروغ شاخدار بود که مشاور مکی‌سرد قبول نداشت: «ما بر این باوریم که چنین گفتاری واقع‌بینانه نیست.» وزارت امور خارجه آمریکا برای حل مشکل اقدامات دیگری هم ترتیب داد: «در دسامبر 1951 (اذر 1330) ما یک گردهمایی از رؤسای هیأت‌های نمایندگی سیاسی در تمام پست‌های خود در خاور نزدیک فراهم کردیم تا درباره آخرین مشکل در زمینه نفت بحث و مذاکره کنیم و ببینیم در صورت ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس چه باید بکنیم. متأسفانه شرکت [ایران و انگلیس] این اشاره را درنیافته بود و فکر می‌کرد نباید تسلیم شود. اورل هریمن که از سفر تهران آمده بود اظهار داشت که در تمام عمر خود هرگز ندیده شرکتی از راه دور، آن هم تا این اندازه زیانبار و ناجور اداره شود. والتر لوی گفته است مدت زمانی که در تهران گذرانده از مجموع زمانی که تمام افراد هیأت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس در آنجا گذرانده‌اند بیشتر است. آنها از آنچه در آنجا می‌گذرد و از نیازها و خواسته‌های مردم ایران کاملاً ناآگاهند.» زمانی که وزرات خارجه آمریکا این گزارش را تهیه می‌کرد در انگلستان کسانی روی کار بودند که صراحتاً از طرز فکر فریزر پشتیبانی می‌کردند و حاضر بودند برای جلوگیری از ملی شدن نفت به هر اقدامی، از جمله دخالت نظامی در ایران دست بزنند. بخصوص فرانسیس شپرد، یکی از سفرا انگلیس در ایران معتقد بود که ایرانیان جماعتی هستند که «اگر به آنها توپ و تشر بزنید ساکت خواهند شد.» و بنابراین عجیب نبود که درباره گریدی، سفیر آمریکا در تهران که برای اظهار نگرانی درباره روند کار شرکت نفت ایران و انگلیس به لندن رفته بود این طور قضاوت کند که: «خلق و خوی او مطلقاً برای معامله با ایرانیان گمراه و دسیسه‌جو مناسب نیست.» اما در همین زمان افراد دیگری هم در هیأت حاکمه انگلیس بودند که دخالت نظامی را چندان خوش نمی‌داشتند. مهم‌ترین این افراد کلمنت اتلی، رهبر حزب کارگر و نخست‌وزیر وقت انگلیس و همین‌طور ارنست بوین، وزیر خارجه‌اش بودند که منتقد روش ارباب-رعیتی شرکت در برابر ایرانیان بودند.

این زمان رهبران آمریکا هم با اتلی و بوین همسو بودند. آچسون در سال 1330 گفت: «ما حق دولت‌های مستقل و آزاد را برای ملی کردن نفت خود به رسمیت می‌شناسیم، به شرط آنکه خسارت عادلانه‌ای پرداخت شود.» در واقع آچسون می‌خواست با انتخاب راه حلی میانه، انگلیسی‌ها و مصدق را به نوعی آشتی وادارد. حتی در آوریل 1951 (1330) آمریکایی‌ها طی یک گردهمایی در واشینگتن نظرشان را درباره ملی کردن نفت به‌وضوح اعلام کردند. اما انگلیسی‌ها جداً در فکر راه حل نظامی بودند. چند عامل باعث شد که آنها نتوانند ایده‌شان را عملی کنند: وضع نامستقر سیاسی در هند تازه استقلال‌یافته، کشمکش هند و پاکستان بر سر کشمیر، بحران سیاسی در مصر و بالاخره مخالفت صریح آمریکا با این اقدام؛ در ملاقات بین وزیر دفاع آمریکا، رابرت لایت و ویلیام الیوت، مارشال نیروی دریایی انگلیس در 25 سپتامبر 1951، لایت به الیوت اخطار داد انگلیس بر مبنای اطلاعات اندک و نارسا عمل کرده و همان‌گونه که آنها در ماجرای فلسطینی-عربی شکست خوردند، در ایران هم شکست خواهند خورد. لایت از الیوت می‌پرسید: «برای شوروی چه انگیزه‌ای بهتر از حمله انگلیس به ایران وجود دارد تا به این بهانه به ایران حمله کند و بعد از اشغال آذربایجان، با پشتیبانی خود حزب توده را سر کار بیاورد؟» آچسون می‌گفت: «ما تنها به دعوت دولت ایران، یا با دخالت شوروی، یا وقوع یک کودتای کمونیستی در تهران، یا در خطر حمله قرار گرفتن انگلیسی‌ها از کاربرد نیروی نظامی پشتیبانی می‌کنیم.» اما رفته‌رفته اوضاع به نفع آنچه انگلیسی‌ها می‌خواستند تغییر کرد. علت این تغییر روند آمریکایی‌ها چند چیز بود. اولین دلیل این بود که ترومن از ماهیت واگیر و مسری ملی شدن نفت ایران نگران بود. او و دولتمردانش در این اندیشه فرو رفته بودند که اگر ایران می‌تواند شرکت پر قدرت نفت انگلیس در ایران را ملی کند، چرا سایر کشورهای تولیدکننده نفت نتوانند همین کار را با شرکت‌های آمریکایی بکنند؟ از نظر ترومن ملی شدن نفت در مکزیک بحق بود، هرچند گفتن آن خیانت محسوب می‌شد، چرا که در آن صورت ونزوئلا و سایر کشورهای آمریکا به نفت آنها وابسته بود نیز از این اقدام دنباله‌روی می‌کردند.

ایران این موضع آمریکا را خیلی خوب درک کرده بود. معاون دربار شاه همان زمان صراحتاً به دبیر دوم سفارت آمریکا در مورد تغییر تدریجی موضع کشورش گفته بود: «تنها انگیزه منافع تجاری است» و استدلال کرده بود که ما می‌دانیم ایالات متحده با هیچ‌گونه قرارداد نفتی که کاملاً به نفع ایران باشد موافقت نخواهد کرد، چون عربستان سعودی هم بلافاصله درخواست مشابهی خواهد کرد!

هرچه بود با گذشت زمان، عزم انگلیسی‌ها برای دخالت نظامی در ایران جزم‌تر شد. اما زمان هنوز برای این دخالت مناسب نبود. چرا که هم اتلی و بوین انگلیسی و هم آچسون آمریکایی با این حمله مخالف بودند. چیزی که انگلیسی‌ها را به رفتار آمریکایی‌ها مشکوک کرده بود این بود که گمان می‌کردند آمریکا به دنبال راهی برای جایگزین کردن خود با انگلیسی‌ها و تسلط بر نفت ایران می‌گردد. شاید کسی نتواند این ادعا را رد کند، اما قطعاً علت دیگر حساسیت آمریکایی‌ها در این مورد ترس از تسلط شوروی بود. ترسی که مقامات انگلیسی هم آن را دریافته بودند و سعی در بهره‌برداری از آن برای جلب موافقت آمریکا با دخالت نظامی در ایران داشتند.

با تغییر کابینه کارگری در اکتبر 1951 و جانشینی وینستون چرچیل به جای اتلی و همین‌طور آنتونی ایدن به جای بوین، اولین مشکل بر سر راه دخالت نظامی در ایران رفع شد، چرا که چرچیل بر خلاف اتلی هیچ احساس بدی نسبت به این اتفاق نداشت. اتفاق دیگر با اشتباه مصدق روی داد: مصدق که سعی داشت به هر ترتیب شده حمایت آمریکا را در مقابل انگلیس جلب کند و موفق نمی‌شد چاره را در تحریک آمریکایی‌ها دید. این شد که تصمیم گرفت از شوروی و کمونیست‌ها شبی خطرناک ترسیم کند که ایران را تهدید می‌کند: «اگر لازم است ایران از اردوی کمونیست‌ها دور نگه داشته شود کمک از سوی آمریکا اساسی و ضروری است.» این کار مصدق کاملاً نتیجه عکس داد، چرا که حقانیت آن گروه از هیأت حاکمه آمریکا را که با انگلیسی‌ها هم‌عقیده بودند به رخ کشید.

سرانجام آخرین مانع پیش پای طرفداران ایده دخالت نظامی در ایران هم از پیش پایشان برداشته شد: در ابتدای سال 1953 ترومن کنار رفت و دوایت آیزنهاور جایش را گرفت. با روی کار آمدن آیزنهاور، آچسون از وزارت خارجه کنار رفت و فاستر دالس، برادر آلن دالس، رئیس سیا جایش را گرفت. با آمدن دالس، هنری گریدی هم که یک آمریکایی ایرلندی‌تبار و به اصول خودمختاری ملی شدیداً پایبند بود، از سفارت آمریکا در تهران کنار رفت و لوی هندرسون جایش را گرفت. کریمیت روزولت که بعدها مجری کودتای آمریکایی شد می‌گوید: «آچسون مطلقاً شیفته مصدق بود و در حقیقت با او همدردی داشت. احساس آن را داشتیم که نمی‌توانم مطلب را با او در میان بگذارم. آلن دالس هم از عهده کار بر نمی‌آمد. ولی چون هر دو نفر ما خبر داشتیم که فاستر دالس به جانشینی آچسون خواهد رسید دیگر علتی نمی‌دیدیم حکومتی را که در حال رفتن است درگیر کاری کنیم که به تصور ما به اندازه جمهوری خواهان اشتیاق انجامش را ندارد... آلن دالس گفته بود: «بباید نگذاریم که این جریان پا بگیرد تا زمانی که جمهوری خواهان و برادر من فاستر سر کار بیایند.»

بالاخره در نوامبر 1952 (آبان 1331) موقعی که انگلیسی‌ها در لندن و واشینگتن با آمریکایی‌ها درباره عملیاتی سری تماس گرفتند به نقطه نظرهای مشابهی رسیدند. در ملاقاتی که مونتگی وودهاوس با مقامات رسمی آمریکا در وزارت امور خارجه و سیا داشت طرح «عملیات چکمه» را با آنها در میان گذاشت. بعد دوستان وودهاوس با کریمیت روزولت که رئیس عملیات سیا در خاورمیانه بود تماس گرفتند. انگلیسی‌ها خوب فهمیده بودند برای تهییج آمریکایی‌ها از چه راهی باید وارد شوند. خود وودهاوس می‌گوید: «چون میل نداشتم گفته شود که ما می‌خواهیم آمریکایی‌ها را خام کرده، از گرده‌شان بار بکشیم بیشتر روی خطر کمونیسم تأکید کردم، نه بر نیازمندی‌هایمان برای دستیابی مجدد به صنعت نفت. در بحث و تبادل نظر هم ادعای خود را بر این پایه گذاشتم که حتی اگر در مذاکرات خود با مصدق درباره نفت به گونه‌ای به تفاهم برسیم - که البته در آن شک وجود دارد - باز اگر کودتایی از سوی حزب توده به پشتیبانی شوروی‌ها انجام گیرد، او تاب مقاومت ندارد. بنابراین باید او را از میان برداشت.»

پانزدهم تیر 1332 کریمیت روزولت با نام مستعار جیمز اف. لاکریج مخفیانه از عراق وارد ایران شد تا اداره عملیاتی را که آمریکایی‌ها نامش را آژاکس گذاشته بودند به دست بگیرد؛ عملیاتی که قرار بود به سرنگونی دولت دکتر مصدق بینجامد. در بحبوحه این عملیات، سفیر آمریکا در تهران علیرغم اینکه با روزولت در هماهنگی کامل بود نیمی از مدت انجام عملیات را در خارج ایران و در بیروت گذراند. آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس هم که با اجرای این عملیات مخالف بود به دنبال عمل جراحی مثنه‌اش و دو عمل دیگر از ماه آوریل تا اکتبر سر کارش نبود و تنها وقتی خبر ماجرا را شنید که کار تمام شده بود.

اولین مرحله عملیات این بود که سرهنگ نعمت الله نصیری فرمان شاه را دربارهٔ برکناری مصدق به او ابلاغ کند. روز 25 مرداد نصیری سراغ مصدق رفت و خبر را به او اعلام کرد. اما مصدق که از کودتا بوهایی برده بود بلافاصله دستور توقیف نصیری را داد. در نتیجه شاه همراه ملکه ثریا به ایتالیا گریخت و منتظر شد ببیند نتیجه کار چه خواهد شد. به این ترتیب اولین مرحله از عملیات آژاکس با شکست روبه‌رو شد. قاعدتاً باید عملیات متوقف می‌شد. اما روزولت تصمیم گرفت عملیات را تا آخرین مرحله پیش ببرد. سفیر هندرسن به تهران برگشت و بلافاصله با روزولت ملاقات کرد. از روزولت پرسید اگر مصدق موضع او را دربارهٔ پشتیبانی از شاه بپرسد چه جوابی باید بدهد و پاسخ روزولت روشن بود: دروغ بگوید. هندرسن پذیرفت: «کاملاً روشن خواهیم کرد که ما قصد هیچ‌گونه دخالتی در امور داخلی یک کشور دوست نداریم.» قبلاً روزولت با ارتش و سرلشکر زاهدی تماس‌های مهمی برقرار نموده بود. علاوه بر آن با ارادل و اوپاش هم از طریق عوامل داخلی بستگی‌هایی داشت و توانسته بود رهبران عوام‌الناس را اجیر کند. این شد که وقتی مرحله اول کودتا شکست خورد روزولت زاهدی، ارتش و ارادل را به خیابان‌ها کشاند. ثمرهٔ سه روز درگیری خیابانی و حدود سیصد کشته در خیابان‌های تهران این بود که بالاخره مصدق در روز 28 مرداد کنار رفت. اینکه مصدق فرار کرد و بعد او را دستگیر کردند، یا اینکه خودش را به عوامل کودتا معرفی کرد اختلاف است. اما به هر حال سه روز بعد از این اتفاق، شاه در روز 31 مرداد به ایران برگشت و برای دوره‌ای طولانی به اندازهٔ ربع قرن به دیکتاتوری‌اش ادامه داد.

هرچند عملیات آژاکس در نهایت به ظاهر با موفقیت پایان یافت، اما زشتی آن به اعتبار آمریکا در افکار عمومی ایرانیان لطمه‌ای اساسی زد. به قول دیوید پینتر تاریخ‌شناس: «آمریکا برای اینکه بتواند از لحاظ بین‌المللی برای کمپانی‌های آمریکایی محیط مناسبی فراهم سازد ناچار اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها را دربارهٔ ایران زیر پا گذاشت.» ولی گفتهٔ وزیر دادگستری وقت آمریکا، ویلیام داگلاس شاید هنوز هم درستی‌اش را از ورای مدتی نزدیک به نیم قرن پس از آن ماجرا حفظ کرده باشد، آنجا که گفته بود: «هنگامی که مصدق در ایران تجدید سازمان کرد آژیر خطر را برای ما به صدا درآورد... ما با انگلیسی‌ها همدست شدیم تا او را تباه کنیم و در این کار موفق شدیم، ولی از آن زمان به بعد دیگر در خاورمیانه ناممان با شرف و افتخار همراه نیست.»

انتهای خبر / گروه مجلات همشهری

<http://www.hamshahrimags.com/NSite/FullStory/?Id=3187>

لینک مطلب:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی